شماره 1251

**خدا و علی علیه السلام شاهدان رسالت آخرین نبی**

اعوذ بالله من الشیّطان الرّجیم

لَقَدْ أَنْزَلْنا إِلَيْكُمْ كِتاباً فيهِ ذِكْرُكُمْ أَ فَلا تَعْقِلُونَ [[1]](#footnote-1)

ما کتابی بر شما نازل کردیم که ذکر شما در آن است، آیا نمی اندیشید؟

**پاسخ خداوند به اشکال تراشی‌های مشرکان**

در آیات اوّلیۀ سورۀ مبارکۀ انبیاء مشرکین اشکال تراشی‌هایی در مقابل رسول خدا داشتند، اشکال اوّلشان این بود که می‌گفتند تو بشری و بشر بودن را با مسئلۀ رسالت منافی می‌دانستند و برای آن توجیهاتی می‌کردند و می‌گفتند چون او بشری عادی است نمی‌تواند مبعوث از قِبَل خدا باشد و کارهای خارق‌العادۀ پیامبر خدا را توجیه می‌کردند و می‌گفتند شعر و یا سحر است و یا اینکه خواب‌های آشفته و یا افتراء است.

خداوند حکیم به آن اشکالشان جواب داد: شما که می‌گویید بشریّت با رسالت منافات دارد خیر، هیچ‌گونه منافاتی ندارد بلکه ملازمه هست، رسول باید بشر باشد اصلاً غیر بشر نمی‌تواند از جانب خداوند مبعوث بشود و دینی و شریعتی بیاورد، تبلیغ کند و در بین مردم باشد و الگو برای مردم باشد. این شدنی نیست. رسول باید بشر باشد و همیشه و در هر زمانی ما بشر را به عنوان رسول فرستاده‌ایم، اشکال شما در این است که نمی‌شود چرا نمی‌شود؟ قدرت مطلقه هر کاری می‌تواند بکند، او می‌تواند بشری بیافریند که در ساختمان وجود او دستگاه گیرندۀ وحی قرار بدهد، گوشی که بشنود صداهایی را که شما نمی‌شنوید، چشمی که ببیند جمال‌ها و چهره‌هایی را که شما نمی‌بینید، خدا قادر بر این کار است. در سورۀ ابراهیم هم اشاره به همین مطلب شده است. ضمناً این اشکال‌تراشی مشرکین در مقابل انبیاء در چند جای قرآن تکرار شده است یکی اینکه:

قالُوا ما أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنا [[2]](#footnote-2)

آنها به انبیاء می‌گفتند شما جز بشری مانند ما نیستید.

اینکه می‌گویید مبعوث از قِبَل خدا هستید، نیستید بلکه شما می‌خواهید ما را فریب بدهید و ما را از راه خودمان منحرف کنید.

**قدرت خداوند برایجاد شرایط ویژه برای انبیاء**

قالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُم وَ لكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَى‏ مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ [[3]](#footnote-3)‏

پیامبرانشان به آنها گفتند: درست است ما هم مانند شما بشریم ولی خداوند بر هر کس از بندگانش بخواهد منّت می‌نهد (و مقام رسالت عطا می‌کند).

خداوند قدرت دارد بر بعض بندگانش این منّت را بگذارد و آن دسته از بندگانش را از میان مردم برگزیند و آنها را به مقام رسالت و نبوّت برساند و آن دستگاه گیرندۀ وحی را به او بدهد و او را در میان مردم مبعوث کند. او قدرت مطلقه است و در آن حرفی نیست: «أَنَّهُ عَلَى‏ كُلِّ شَيْ‏ءٍ قَدير)؛ او قدرتی است که هم جماد و هم نبات و هم حیوان می‌سازد. در بین جمادها هم فلزی مثل طلا می‌سازد و یا گچ و آهک می‌سازد چرا که قدرت دارد. از جماد، هم آهک هم طلا و هم برلیان ساخته است، هم آفتاب منوّر و هم سنگ سیاه ساخته، هر دو جمادند که او ساخته است.

در نباتات، هم گلبرگ لطیف و خوشبو و خوشرنگ می‌سازد هم خارِ خشنِ تیز و برنده می‌سازد. قدرت دارد او می‌تواند درخت چناری خلق کند که هزاران سال ریشه‌دار بماند و طوفان‌های تند نتوانند آن را تکان بدهند، از آن طرف گیاه‌های خیلی نازک و لطیف بسازد که فقط چند روزی هست و بعد پژمرده می‌شود، قدرت بر این دارد.

حیوان‌ها را می‌سازد، از میان حیوان‌ها طاووس زیبا و بلبلِ محبوب می‌سازد، از آن طرف کلاغ و جغدِ منفور هم می‌سازد. زنبور عسل می‌سازد و او را سازندۀ عسل قرار می‌دهد، خرس و خوک را هم می‌سازد که آدم از دیدنشان هم نفرت دارد.

آنچه حق آموخت مر زنبور را آن نباشد شیر را و گور را

شیر با آن صلابت و گورخر با آن هیبتی که دارد نمی‌توانند عسل بسازند امّا زنبور به این کوچکی را عسل‌ساز قرار داده است.

خانه‌ها سازد پُر از حلوای تر حق بر او این علم را بگشاده در

 خدا درِ این علم را در وجودش باز کرده است.

او به نور وحیِ حق عزّوجلّ کرده عالم را پر از شمع و عسل

وَ أَوْحَى‏ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذي مِنَ الْجِبالِ بُيُوتاً [[4]](#footnote-4)

پروردگار تو به زنبور عسل الهام کرد که از کوه‌ها و درختان و داربست‌هایی که (مردم) می‌سازند خانه‌هایی بگیر.

حق تعالی این قدرت را دارد که در جمادات، در نباتات و در حیوانات انواع گوناگون بیافریند و در انسان‌ها هم به همین کیفیّت که عرض شد، انسان‌هایی با مغزهای متفکّر می‌آفریند نقّاد و موشکاف که تحقیقات علمی عجیب می‌کنند و زمین را به آسمان می‌دوزند، از آن طرف انسان‌های کودن و گیج می‌آفریند که از اداره کردن خودشان هم عاجزند.

همان قدرت، علیّ امیر علیه السّلام می‌سازد، از آن طرف شمر و سَنان و خولی را می‌آفریند، اینها همه ساختۀ دست اوست.

هُوَ الَّذي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولاً مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ[[5]](#footnote-5)

اوست که در میان مردم بی‌سواد، پیامبری از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنان می‌خواند و پاکشان می‌سازد و به آنان کتاب و حکمت می‌آموزد.

وَ لكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلى‏ مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ [[6]](#footnote-6)

خداوند بر هر کس از بندگانش بخواهد منّت می‌نهد (و مقام رسالت عطا می‌کند).

پس مسئلۀ قدرت است، شما در مقابل قدرت مطلقه زبان به انتقاد می‌گشایید و اعتراض می‌کنید و به پیمبران می‌گویید که چطور می‌شود شما پیغمبر باشید و حال آنکه شما هم بشری مثل ما هستید؟ به شما می گوییم همان خالق این بشر را ساخته است و او را مبعوث به نبوّت قرار داده تا در میانِ شما هادی و راهنمای شما باشد. این توضیح از جهت اینکه بشربودن منافاتی با رسالت ندارد.

**معجزۀ بی‌نظیر و جاودانی قرآن کریم**

امّا آن‌که گفتید پیامبر آیت و معجزه بیاورد:

فَلْيَأْتِنا بِآيَةٍ كَما أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ [[7]](#footnote-7)

اگر راست می‌گوید که فرستادۀ خداست برای ما معجزه و آیتی بیاورد همان‌گونه که سایر انبیاء، مُرسل به آن آیات بودند.

چون حرف آخرشان این بود: حالا که به ادّعای خودش بشرِ مبعوث شده از قِبَل خدا می‌باشد پس معجزه‌ای بیاورد. جواب داده می‌شود معجزه همین قرآن است.

لَقَدْ أَنْزَلْنا إِلَيْكُمْ كِتاباً فيهِ ذِكْرُكُمْ أَ فَلا تَعْقِلُونَ [[8]](#footnote-8)

ما کتابی بر شما نازل کردیم که ذکر شما در آن است، آیا نمی‌اندیشید.

ما همین قرآنی که بر شما نازل کرده‌ایم بزرگ‌ترین آیت و معجزه است، معجزات سایر انبیاء معجزات موسمی و برای زمان معیّنی بوده برای همیشه نبوده است، آن کتابی که به عنوان معجزۀ همیشگی تا روز قیامت است همان است که به عنوان قرآن به دست شما داده شده «فيهِ ذِكْرُكُمْ»؛ ذکر شما در آن است. «ذکر» یعنی آن چیزی که شما را بیدار می‌کند و به باور می‌آورد تا بپذیرید که آورندۀ این کتاب مبعوث از قِبَل خداست.

آن کسانی که دشمن سرسخت بودند در زمان نزول قرآن بر آنها هم قرآن ذکر بود منتها منصف نبودند. اگر انسان، عاقل و منصف باشد و در همین قرآن بیندیشد خواهد فهمید که قرآن معجزۀ الهی است که از لسان رسول و نبیّ امّی صادر شده است.

**اعتراف دشمنِ درجه یک قرآن به عظمت قرآن**

ولید ابن مغیره فرد قدرتمند و ثروتمندی در مکّه بود، خیلی هم باهوش و با فراست و مدبّر بود، در میان قریش او را ریحانۀ قریش می‌نامیدند یعنی گل سرسبد قریش، در مشکلاتشان به او مراجعه می‌کردند حلّ مشکل می‌کرد. وقتی قرآن نازل شد و به مردم ابلاغ می‌شد و مردم هم در مقابلش عاجز بودند نزد او رفتند که به نظر تو این چه جور کلامی است؟ او این مطلب را گفت:

إِنَّ لَهُ لَحَلَاوَةً وَ إِنَّ عَلَيْهِ لَطَلَاوَةً وَ إِنَّ أَعْلَاهُ لَمُثْمِرٌ وَ إِنَّ أَسْفَلَهُ لَمُغْدِقٌ وَ إِنَّهُ لَيَعْلُو وَ لَا يُعْلَى‏ [[9]](#footnote-9)

من در مقابل این کلام گیج شده‌ام برای اینکه شیرینی خاصّ و زیبایی مخصوصی دارد، بالایِ این کلام ثمربخش است، پایینِ این کلام پرمایه است، بر همه چیز پیروز می‌شود و هیچ چیز بر او پیروز نمی‌شود.

این قضاوت یک مرد کافر است و عاقبت هم ایمان نیاورد امّا این مطلب را می‌فهمید.

شناخت عظمت قرآن درنگاه عاقلان منصف

«فيهِ ذِكْرُكُمْ» یعنی قرآن شما را توجّه و تنبّه می‌دهد، بیدار می‌کند. امّا اگر کسی نخواهد بیدار بشود به خودش مربوط است، مثل آدمی که چشم خود را برای طلوع آفتاب باز نکند، هر چه سر او فریاد بکشید که آفتاب نزدیک طلوع است برخیز نماز بخوان، اصلا چشم باز نمی‌کند که ببیند صبح شده یا نشده، او بیدار می‌شود ولی نمی‌خواهد چشم باز کند تا ببیند وقت نماز می‌گذرد. افرادی هستند که می‌فهمند امّا نمی‌خواهند چشم باز کنند و حق را بپذیرند.

حالا همان «ذکر» در میان شما هم هست، شما هم عاقل باشید و از آن بهرۀ لازم را ببرید: «أَ فَلا تَعْقِلُونَ»؛ هم باید تعقّل داشت و هم انصاف. همین قرآن آسمانی را در نظر بگیرید از دامن همین قرآن ببینید چه جمعیّت‌هایی از علم و دانش تولید شده‌اند، در دامن این قرآن فقها، حکما، عرفا، اُدبا به وجود آمده‌اند. تمام کسانی که در هر رشته و هر فنّی تخصّصات علمی دارند اینها از دامن قرآن به وجود آمده‌اند. همین برای شما کافی نیست که بفهمید قرآن کتاب انسان‌ساز است؟ انسان‌های کامل، انسان‌های امین و انسان‌های صادق محصول قرآنند که در میان افراد بشر و انسان‌ها، اینها به علم و تحقیقات علمی ممتاز و زبانزدند، آیا این کافی نیست؟

**خداوند و علی علیه السلام شاهدان رسالت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم**

در رأس اینها وجود مقدّس امیرالمؤمنین علیه السّلام است که او معجزۀ خودِ پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم است.

وَ يَقُولُ الَّذينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلاً قُلْ كَفَى‏ بِاللَّهِ شَهيداً بَيْني‏ وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ[[10]](#footnote-10)

کسانی که کافر شدند می‌گویند تو پیامبر نیستی بگو کافی است که خدا و آن کسی که علم کتاب نزد اوست میان من و شما گواه باشند.

ای پیامبر! می‌گویند تو مُرسل نیستی بگو شاهد من بر رسالت، اوّل خداست که اگر بنا بود من دروغگو باشم و از قِبَل خدا نیامده باشم او جلوی مرا می‌گرفت، برای اینکه حق تعالی می‌خواهد بشر را هدایت کند اگر بنا باشد کسی به عنوان مدّعی نبوّت بیاید و اموری خارق‌العاده انجام بدهد او جلویش را نگیرد و در واقع نبیّ نباشد نتیجه‌اش این است که العیاذ بالله خدا مردم را گمراه کرده باشد، این خلاف حکمت است.

خودِ اینکه خدا به من و ارادۀ من خلّاقیّت داده و جلوی مرا هم نمی‌گیرد این بهترین گواه است که خدا شاهد بر نبوّت من است. و از آن طرف «وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتاب»؛‏ آن کسی که حقایق قرآن پیش اوست و خودش قرآن مجسّم است، قرآن را مجسّم نشان می‌دهد. این کافی نیست که نشان بدهد قرآن انسان‌ساز است؟ آن مکتبی که مثل علی علیه السّلام را به دنیا عرضه می‌کند، آیا کافی نیست که بگوییم آن مکتب حق است؟ آن مکتب، مکتبی است که علی علیه السّلام می‌پروراند، آن مکتبی است که حسین علیه السّلام به دنیا نشان داده، آیا این برای حق بودن آن کافی نیست؟!

و لذا اگر تعقّل کنید اگر منصف باشید همین کتاب «فيهِ ذِكْرُكُمْ» شما را بیدار می‌کند و تنبّه می‌دهد و به باور می‌آورد که آورندۀ این کتاب، نبیِّ مُرسل است.

**سفارشی پدرانه به جوان‌های عزیز درخصوص شناخت راه حق**

به جوان‌ها و نوجوان‌های محترم که گاهی اوقات حسّ تحقیقاتی‌شان گُل می‌کند باید سفارش کرد که عزیزان! فرصتِ شما محدود است اگر بخواهید در این مجال کوتاه عمر، ادیان و مذاهب دیگر را مورد مطالعه قرار بدهید تا به قولِ خود به حق برسید مطمئنّاً با صرف زمان طولانی در تورات و انجیل و مانند آن فرصت‌های طلایی خود را از دست خواهید داد و عاقبت هم به نتیجۀ دلخواه خود نخواهید رسید. انسان عاقل است خودش می‌فهمد آن مکتبی که امثال خواجه نصیرها را پرورانده، آن مکتبی که امثال علّامه حلّی‌ها دارد، اینها افراد محقّقی بودند که بنده اگر صد سال هم تحقیق کنم به پای تحقیق آنها نمی‌رسم، چنین افراد هوشمند و توانمندی در امر پژوهش و تحقیق، در مقابل این مکتب خاضعند.

پس راه را هموار کرده‌اند و دلائل کافی برای حقّانیّتِ مکتب و مذهب شیعه موجود است، آنی که بر من لازم است این‌که در خود همین مذهب اندکی فکر کنم و معارف لازم را به دست بیاورم، لازم نیست در غیر این مذهب فکر کنم تا بفهمم حق است یا نیست، اگر عاقل و منصف باشم حقّیّت این مذهب برای من روشن است برای اینکه دیگرانی که از من کنجکاوتر و محقّق‌تر بودند، آنها تحقیقات کرده‌اند و آنچه که اشکالات بوده، جواب‌ها داده‌اند، راه باز است. حالا آنی که من وظیفه دارم اینکه از عمر کوتاهم استفاده کنم و معارف شیعه را خوب بفهمم، عقاید حقّه را خوب در جانم بنشانم، مسائل اخلاقی همین مکتب را در جان خودم ایجاد کنم، برنامه‌های عملی همین مکتب را انجام بدهم تا بر نورانیّت خود بیفزایم و لطافت روحی بیشتری پیدا کنم، این وظیفه است. ولذا:

لَقَدْ أَنْزَلْنا إِلَيْكُمْ كِتاباً فيهِ ذِكْرُكُمْ أَ فَلا تَعْقِلُونَ

ما کتابی بر شما نازل کردیم که ذکر شما در آن است، آیا نمی‌اندیشید؟

آیۀ شریفه می‌فرماید آیا نمی‌خواهید شما عقل خود را به کار بیفکنید؟ با انصاف داوری کنید و قرآن را کتاب حقّ آسمانی بدانید، هر چه نیرو دارید در فهم همین قرآن به کار بگیرید.

دقّت درشناخت محقّق نمایان فریبکار

اگر بخواهید دنبال مطالب دیگری بروید و نوشته‌های دیگران را بخوانید تا ببینید چه گفته‌اند، باید عرض کنم به صرف اینکه می‌خواهیم تحقیق کنیم دنبال نوشته‌های هر کسی نرویم، باید خیلی مراقبت کنیم. افرادی هستند که خود را به عنوان محقّق نشان می‌دهند، افرادی که تا حدودی ادبیات عربی یاد گرفته و قدری درسهایی خوانده‌اند، با قرآن و حدیث کمی آشنایی دارند، بعد هم پناه برخدا اگر به اروپا و آمریکا رفته و آب و هوای آنجا هم به مغزشان خورده باشد، بعد از بازگشت، به عنوان اینکه اسلام را خوب شناخته‌ام و می‌توانم به دیگران معرّفی کنم مطالبی مطرح می‌کنند و در ضمن همین مطالب، شیطنت خود را تنفیذ و به افکار مردم القا می‌کنند.

آن‌وقت اینها در نظر عدّه‌ای جوان‌های کم‌مایه یا بی‌مایه، بزرگ جلوه می‌کنند. نوشته و حرف‌هایش در نظر آنها جالب جلوه می‌کند و حال آنکه از نظر اهل معرفت و بصیرت این مطالب هیچ ارزشی ندارند. چه بسا همین درس خوانده‌های غرب‌زده، یک متن عربی را نتوانند خوب بخوانند و بیان کنند ولی گفتار و نوشته‌های همین آدم در نظر بعضی جوان‌ها که کم‌مایه و خام و ناپخته‌اند بزرگ جلوه کند، به سراغ او بروند و مرید او بشوند و چه بسا آن گوینده در ضمن سخنانش مطالب حقّی هم دارد که همراه آن، مطالب باطل را به خورد علاقه‌مندان خود می‌دهد.

مولی المتّقین علی علیه السلام فرمودند: علّت فتنه‌ها همین است که:

يُؤْخَذُ مِنْ هَذَا ضِغْثٌ‏ وَ مِنْ هَذَا ضِغْثٌ‏ فَيُمْزَجَانِ [[11]](#footnote-11)

قسمتی از حق و قسمتی از باطل را می‌گیرند و به هم می‌آمیزند.

افرادِ مغرض یک مشت حرف حق از این طرف می‌گیرند و با یک مشت حرف باطل از آن طرف به هم می‌آمیزند، مردم هم که اکثراً تشخیص دهنده نیستند که حق کدام و باطل کدام است، حرف‌های حقّی که همه گفته‌اند او هم می‌گوید ولی در ضمن همین حرف‌های حق، حرف باطل را هم در لفّافه به خوردِ کم‌مایه‌ها می‌دهد و گمراهشان می‌کند.

**لزوم دقّت فراوان در انتخاب کتاب و سخنران**

انسان باید دنبال نوشته‌های کسی برود که متّهم نباشد اگر متّهم بود باید او را رها کند. چون انسان عاقل اگر احتمال بدهد در راهی گرگ درنده‌ای و یا گزنده‌ای و یا اینکه دزدی باشد از آن راه نخواهد رفت این عُقلایی است شکّی در آن نیست. لذا در مورد مسئلۀ مهمّی که حیات ابدی انسان به آن مربوط است باید خیلی مراقب بود.

اگر انسان از یک راهی برود که درنده‌ها او را بدرند خیلی مهم نیست، او از حیات دنیایی محروم شده است امّا اگر از راهی برود که گمراهش کنند و حیات ابدی‌اش را متزلزل کنند زیان بزرگ و جبران ناپذیری به او وارد شده است. امام جواد علیه السلام می‌فرماید:

مَنْ أَصْغَى إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ فَإِنْ‏ كَانَ‏ النَّاطِقُ‏ عَنِ‏ اللَّهِ‏ فَقَدْ عَبَدَ اللَّهَ وَ إِنْ كَانَ النَّاطِقُ يَنْطِقُ عَنْ لِسَانِ إِبْلِيسَ فَقَدْ عَبَدَ إِبْلِيسَ [[12]](#footnote-12)

هر کس به سخن سخنرانی گوش دهد او را پرستش کرده است، پس اگر او از خدا سخن بگوید خدا را پرستیده است و اگر از زبان ابلیس سخن بگوید ابلیس را عبادت کرده است.

اگر آن نویسنده یا گوینده از خدا بگوید و اخلاص هم داشته باشد آن کس که به حرف او گوش می‌دهد یا نوشتۀ او را می‌خواند در حال عبادت خداست، امّا اگر او از شیطان بگوید \_ و آن طرف هم درست تشخیص نمی‌دهد از شیطان است یا از غیر شیطان \_ او هم گوش بدهد، آن مستمع درحال عبادت شیطان است.

پس توجّه لازم است انسان دنبال کسانی برود و نوشتۀ افرادی را بخواند که اتّهامی ندارند و نزد اهلش به حقّیّت و اخلاص شناخته شده‌اند و الّا دچار خسران شده است. شایسته نیست انسان این طرف و آن طرف بدود، این نوشته و آن نوشته را بخواند و سخنان این گوینده و آن گوینده را بشنود و با صرف عمر گران‌بهای خود، عاقبت هم چیزی دستش را نگیرد. پس همین‌قدر کافی است که انسان بزرگان را ببیند از چه راهی رفته‌اند بزرگانی که حقّیّتشان مسلّم است.

ما بحمدالله در تاریخ مذهب شیعه آن‌قدر شخصیّت‌های عظیم متقن و بزرگ داریم که هم متخصّصند هم امین و شناخته شده‌اند و هم مورد تأیید همۀ اهل معرفت و حکمت هستند. شایسته است انسان دنبال اینها برود و در نوشته‌ها و گفتار اینها تحقیقات کند و معارف دینش را وسعت دهد و بر لطافت و نورانیّت جانش بیفزاید. ان‌شاءالله خداوند به همۀ ما لطف و عنایت کند که توفیق بهره‌برداری از معارف قرآن و اهل‌بیت علیهم السّلام بیش از پیش نصیبمان گردد.

**رفتار متین و هیبت شکن حضرت زینب کبری علیها السّلام با ابن زیاد متکبّر**

بنی‌امیّه و اعوان و انصارشان، پسر زیاد و اعوان و انصارش، اینها تمام همّشان این بود که سیطرۀ خود را بر مردم نشان بدهند، جبروت و عزّت و قدرتشان را به رخ مردم بکشند و آل‌علی را در میان مردم ذلیل و خوار کنند، هدفشان این بود. در کربلا که آن کشتار و جنایت را به وجود آوردند بعد خاندان امام حسین علیه السلام را اسیر کردند، در شهرها چرخاندند و در مجلس کوفه آوردند، به مجلس شام بردند، همۀ تلاششان این بود که اهل‌بیت را ذلیل کنند و خودشان را در میان مردم عزیز و مقتدر نشان بدهند. ولی بحمدالله رفتار اهل‌بیت علیهم السّلام و گفتارشان در کوفه، در شام و در بین راه آنها را کاملاً رسوا کرد، پرده‌ها را کنار زد، جنایاتی را که آنها می‌خواستند مکتوم نگه دارند افشا کردند و رسوایی آنها را به مردم نشان دادند و فضاحت آنها را برملا کردند.

چنین نقل شده که خطبۀ غرّای حضرت زینب کبری علیها السّلام در کوفه انقلابی عجیب به وجود آورد و نقشۀ آنها را نقش بر آب کرد، آنها می‌خواستند در کوفه رعب و وحشتی ایجاد کنند و خود را مسیطر و پرجبروت نشان دهند. امّا خطبۀ حضرت زینب علیها السّلام دل‌های مردم را زیر و رو کرد و پرده‌های جنایت آنها را بالا زد. همین‌طور وقتی که اهل‌بیت علیهم السّلام را به مجلس ابن‌زیاد وارد کردند در آنجا هم به همین کیفیّت موجب رسوایی بنی‌امیّه شد. حتّی نحوۀ ورود زینب کبری علیها السّلام به مجلس ابن زیاد مایۀ سرکوفت‌زدن بر او شد. وقتی حضرت وارد شد ابن زیاد گفت:

مَنْ هَذِهِ الَّتِی انْحَازَتْ وَ مَعَهَا نِسَاؤُهَا [[13]](#footnote-13)

این زن که از برابر ما گذشت و در یک طرف مجلس قرار گرفت و زنان اطراف او را گرفتند کیست؟

کیفیّت ورود حضرت زینب علیها السلام مجلس را تکان داد، کسانی که اطراف خانم بودند اوّل چیزی نگفتند، بار دوّم سؤال کرد نگفتند، بار سوّم یکی از آنها گفت: «هَذِهِ زَيْنَبُ‏ بِنْتُ‏ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ »؛ این جمله یعنی شما خجالت بکشید، شما خودتان را جای پیغمبر گذاشته‌اید و خود را خلیفۀ رسول معرّفی می‌کنید، همان رسولی که به فاطمه علیها السّلام آنچنان عظمت می‌داد که دستان او را می‌بوسید. این دخترِ همان فاطمه است، آیا درست است شما خلیفۀ پیغمبر باشید و بعد هم دختر پیغمبر رابه این کیفیّت وارد مجلس کنید؟

ابن‌زیاد زخم زبان‌ها داشت، از جمله خطاب به امام سجّاد علیه السّلام گفت که شما کی هستید؟ فرمود: من علیّ بن الحسینم، گفت مگر علیّ بن الحسین را خدا در کربلا نکشت؟ فرمود: برادری داشتم او هم نامش علی بود او را مردم در کربلا کشتند. گفت: نه، خدا او را کشت. فرمود: البتّه «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حينَ مَوْتِها»[[14]](#footnote-14)؛ خدا جان هر کسی را هنگام جان دادن می‌گیرد امّا در عین حال او را مردم کشتند، یعنی حرف بی‌خود نزن گناه بنده را به خدا نسبت مده، به حساب خدا نگذار.

**عکس العمل خبیثانۀ ابن‌زیاد با امام سجّاد علیه السلام**

مکتب اسلام مکتب جبر نیست که گناه بنده را به حساب خدا بگذاری. نه، مردم کشتند، ابن‌زیاد دید که حضرت در مقابل او جواب می‌دهد خشمگین شد گفت: این‌قدر رمق داری که در مقابلِ من جواب می‌دهی؟ بیایید گردنش را بزنید. خودِ دستور قتل، علامت عجز است، یعنی چون در مقابل منطق قوی امام سجّاد علیه السّلام عاجز و بیچاره شد دستور قتل داد. معمولاً هر زورداری دستور قتل می‌دهد، این علامت قدرت نیست، نشانۀ ضعف است.

همین که دستور قتل صادر شد زینب علیها السّلام از جا برخاست، دست به گردن برادرزاده‌اش افکند گفت از ما دیگر مردی باقی نگذاشته‌ای. بس نبود این‌همه خون‌هایی که از ما ریختی؟ من از او جدا نمی‌شوم اگر بناست او کشته شود من هم با او باید کشته شوم. ابن‌زیاد مدّتی نگاه کرد، بعد گفت: «عَجَباً لِلرَّحِم‏»؛ علاقۀ رحم و خویشی عجیب است، تعجّب می‌کنم چنان خود را فدای او می‌کند، واقعاً حاضر است به جای او کشته بشود.

بعد امام سجّاد علیه السلام فرمود: «أَ بِالْقَتْلِ تُهَدِّدُنِيی يَا ابْنَ زِيَاد»[[15]](#footnote-15)؛ ای ابن‌زیاد! مرا به قتل و کشته شدن تهدید می‌کنی؟ «أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ الْقَتْلَ‏ لَنَا عَادَةٌ وَ كَرَامَتَنَا الشَّهَادَة»؛ مگر ندانسته‌ای که کشته شدن سیرۀ ما و شهادت کرامت ماست؟ ابن‌زیاد از کشتن امام منصرف شد امّا دست به جنایتی زد که دل‌ها را سوزانید. با سر مطهّر امام علیه السّلام عملی مرتکب شد که انسان از گفتنش شرم دارد و زبان یارایی نمی‌کند.

لاحَولَ وَلا قُوّةَ اِلّا بِاللهِ العَلیِّ العَظیم

 والسّلام علیکم و رحمة الله و برکاته

1. - سورۀ انبیاء، آیۀ 10. [↑](#footnote-ref-1)
2. - سورۀ یس، آیۀ 15. [↑](#footnote-ref-2)
3. - سورۀ ابراهیم، آیۀ 11. [↑](#footnote-ref-3)
4. - سورۀ نحل، آیۀ 68. [↑](#footnote-ref-4)
5. - سورۀ جمعه، آیۀ 2. [↑](#footnote-ref-5)
6. - سورۀ ابراهیم، آیۀ 11. [↑](#footnote-ref-6)
7. - سورۀ انبیاء، آیۀ 5. [↑](#footnote-ref-7)
8. - سورۀ انبیاء، آیۀ 10. [↑](#footnote-ref-8)
9. - بحارالانوار، جلد 9، صفحۀ 167. [↑](#footnote-ref-9)
10. - سورۀ رعد، آیۀ 43. [↑](#footnote-ref-10)
11. - نهج البلاغه، خطبۀ 50. [↑](#footnote-ref-11)
12. - تحف العقول، صفحۀ 456. [↑](#footnote-ref-12)
13. - الارشاد، جلد 2، صفحۀ 115. [↑](#footnote-ref-13)
14. - سورۀ زمر، آیۀ 42. [↑](#footnote-ref-14)
15. - اللهوف، صفحۀ 162. [↑](#footnote-ref-15)